



نخستین آشنایهای ایرانیان با انقلاب فرانسه*

ع. روح بخشان

مطالعات فرهنگی

آشناگی همگانی، جنگ و خونریزی و بی‌ثباتی را گذراند که بی‌آنکه این سرزمین را یکباره از جهان بیرون ببرد مانع آن شد که همچون گذشته‌های دور و نزدیک در صحنه جهان حاضر باشد. حتی در روزگار بنیانگذار سلسله قاجار هم ایران یکپارچه دستخوش یک رشته جنگهای پیوسته بود که تقریباً سراسر کشور در لهیب آتش آنها سوخت و تنها با کشته شدن کسی که آغازشان کرده بود، پایان پذیرفت.

بدین سان، ایران که در آن سالها پیوسته صحنه جنگهای داخلی و رقابتها و دشمنیهای امیران، خانها و شاهزادگان خودکامه، نامسئول و ناآگاه بود، از دگرگونی مهمی که در آن هنگام در فرنگستان روی می‌داد و چهره سیاسی و اجتماعی جهان را به کلی دگرگون می‌کرد، بی‌خبر ماند، و اگر هم مختصر آگاهی‌هایی در آن زمینه پیدا کرد ای بسا از رهگذر خود فرانسویان یا کسانی بود که در آن سالها به ایران آمده‌اند. در واقع در همان سال ۱۷۸۹م. که انقلاب فرانسه روی داد: «جمهوری فرانسه به

(۱) مدخل. هر چند که سرآغاز روابط سیاسی و اقتصادی میان ایران و فرانسه دست کم به دوره صفویه می‌رسد، و هر چند که از اواسط این دوره یعنی از حدود اوایل قرن یازدهم هجری ایرانیان خیلی بیشتر از گذشته برای سفرهای بازرگانی، تفریحی، سیاسی و حتی تحصیلی (مانند محمد زمان خان نقاش که به ایتالیا گسیل شد و باب «اعزام دانشجو» را گشود!) به فرنگ و مخصوصاً فرانسه می‌رفتند، اما تا این لحظه نگارنده هیچ ایرانی را نمی‌شناسد که به هنگام وقوع انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹م./۱۱۶۸ش. در آن سرزمین به سر برده و به اصطلاح شاهد عینی انقلاب بوده باشد.

در حقیقت در فاصله سرنگونی و نابودی صفویان در سال ۱۱۳۵ق. تا کشته شدن آقا محمدخان قاجار در ۱۲۱۱ق. (۱۱۷۵ش.) و علی‌رغم برآمدن ناگهانی نادرشاه افشار و جنگهای پیروزمند و پیروزیهای شگفتی‌آور او - که سبب شد تا جایی خاص در ادبیات اروپایی و ویژه فرانسوی سده هجدهم به او داده شود^۲ - و علی‌رغم یک دوره کوتاه مدت آرامش نسبی که از دادگستری، مردم‌داری، رعیت‌پروری، گشاده‌دستی و نیکخویی کریم‌خان زند نشأت می‌گرفت؛ ایران در طی آن سالها یک دوره



هنوز بعد از شهادت آقامحمدشاه شهریار نامدار، فتحعلی شاه، از شیراز باز طهران نشده و بر تخت جلوس نفرموده بود. لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله [صدراعظم] ایشان را به معاذیر دلهذیر باز فرستاد.^۵

۲) نخستین اشارات. در اینجا پیش از پرداختن به مطلب ذکر این نکته ضروری می‌نماید که در بازتابها و تأثیرهای انقلاب فرانسه در ایران و در اظهارنظرها و واکنشهایی که ایرانیان نسبت به آن داشته‌اند پنج دوره متفاوت و متمایز تشخیص داده می‌شود:

۱) از آغاز تا ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه،
 ۲) از ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه تا ابتدای انقلاب مشروطیت،

۳) از انقلاب مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹،

۴) دوره حکومت پهلوی،

۵) دوره انقلاب اسلامی.

در آنچه در پی می‌آید، فقط به نخستین دوره پرداخته شده است، و با توجه به دو نکته: نخست اینکه در این دوره ایرانیان آگاهیهای بسیار مبهم، پراکنده، نامشخص و غیرمستقیم از «انقلاب» داشتند، و ای بسا آن کسان هم که اطلاعاتی داشتند آگاهانه و به دلخواه این واقعه را بد دانسته، ناچیز و نادیده حاشیه:

* روز ۲۳ تیرماه برابر با ۱۴ ژوئیه، روز سالگرد انقلاب فرانسه است. اکنون از آن واقعه بزرگ که چهره سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جهان را دگرگون کرد و پایه‌های حکومت سلطنتی استبدادی را به لرزه در آورد، دوست سال می‌گذرد. این نوشته روایت فارسی مقاله‌ای است که به همین مناسبت در لقمان (نشریه مرکز نشر دانشگاهی به زبان فرانسه، شماره بهار و تابستان ۱۳۶۸) چاپ می‌شود.

۱) دکتر عبدالهادی حائری در آخرین کتاب خود، نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، ۶۳۵ ص) صفحات ۱۴۴ تا ۱۷۱ این معنی را نشان داده است. نقد این کتاب به قلم محمدحسن رجیبی در شماره گذشته نشر دانش چاپ شده است.

۲) دکتر جواد حدیدی برآورد کرده است که در فاصله سرنگونی صفویه در ۱۱۳۵ ق. / ۱۷۲۲ م. تا کشته شدن نادرشاه در ۱۱۶۰ / ۱۷۴۷ دست کم سی و هفت عنوان کتاب درباره حوادث ایران و مخصوصاً برآمدن نادرشاه به زبان فرانسوی تألیف و منتشر شده است: «... Les origines persanes de Zadig...» («ریشه‌های ایرانی زادبگ...») در لقمان، نشریه مرکز نشر دانشگاهی به زبان فرانسه، سال چهارم، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۶۶، ص ۵۳.

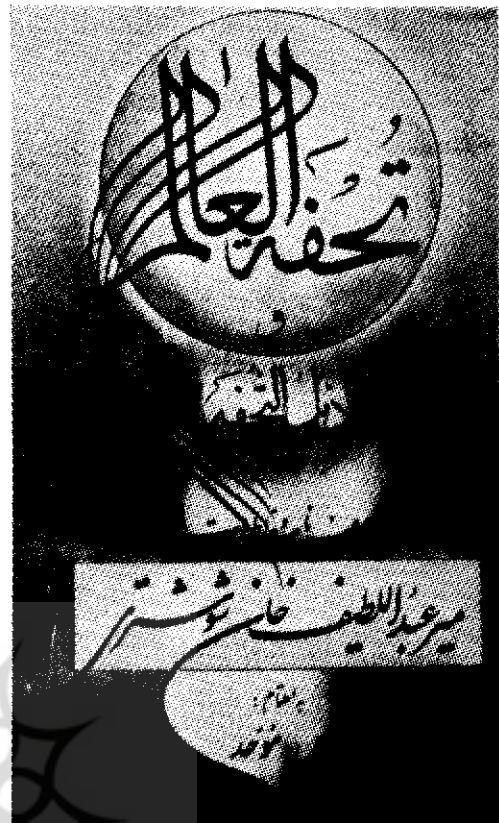
۳) درباره این دو تن چیز زیادی نمی‌دانیم جز اینکه از ۱۲۰۴ تا ۱۲۱۱ که آقامحمدخان کشته شد، در مشرق زمین (مصر و ترکیه عثمانی و ایران) بوده‌اند. اولیو به درباره شش سال اقامت خود در این منطقه سفرنامه‌ای نوشته که در ۱۸۰۱ در پاریس چاپ شده است.

۴) کنت الفرد دوگاردان، مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران، انتشارات نگاه، ج ۲، ۱۳۶۲، ص ۱۶.

۵) ناسخ التواریخ، به اهتمام جهانگیر قائم مقامی، تهران، امیرکبیر، ج ۱، ۱۳۳۷، ش، ص ۸۵.

این خیال پسنندیده (!) افتاد که بار دیگر نفوذ فرانسه را در مشرق زمین برقرار نماید و به تعقیب سیاست دیرینه خود در این نواحی بپردازد. به همین منظور اولیویه (Olivier) و بروی نیر (Brougnière)^۲ را ظاهرآ به اسم تحقیقات تاریخ طبیعی و حقیقتاً به عزم بستن پاره‌ای اتحادنامه‌ها روانه مشرق کرد. ولی از این مأموریت جز مبادله بعضی مراسلات دوستانه با چند مملکت نتیجه دیگری به دست نیامد.^۳

ما از علت یا علت‌های موفق نشدن این مأموریت خیر نداریم. اما گویا در نوشته‌های آن زمان اشاراتی به این قضیه شده بوده است، زیرا سالها بعد میرزا محمدتقی سپهر در ناسخ التواریخ ضمن برشمردن وقایع ذیحجه ۱۲۲۱ ق. / ژوئن ۱۸۰۶ م. و گفت و گو از آمدن «موسی [موسیو] ژوبر از دولت فرانسه به رسالت» بر این نکته تصریح دارد که «در سال شهادت آقامحمدشاه دو تن رسول از دولت فرانسه با سواد عهدنامه سلاطین صفویه که در میان دولتین رفته بود، به دارالملک طهران آمدند. وقتی برسیدند که



صحت و اصلتش مورد تشکیک قرار گرفته است (مقدمه مصحح، صص ۲۱ تا ۲۶) نه سفرنامه که در واقع نوعی کشکول یا جنگ است که در آن، جای جای و به مناسبت، حوادث تاریخ و وقایع روزگار را هم گنجانده است. این کتاب که در فاصله سالهای ۱۲۰۳ تا ۱۲۱۶ ق. / ۱۷۸۸ تا ۱۸۰۱ م. یعنی اوج انقلاب فرانسه نوشته شده و خود نویسنده در سال ۱۲۱۹ ق. تکمله یا ذیلی بر آن افزوده، نخست بار در سال ۱۲۶۳ ق. / ۱۸۴۶ م. در حیدرآباد چاپ شده، لکن در این نوشته نسخه چاپ تهران مورد استفاده بوده است.

نویسنده به سبب اقامت نسبتاً درازمدت در هندوستان، اشتغالات بازرگانی، تماسهای نزدیک و دوستانه با انگلیسیها و برخورداری از دوستی و حمایت ایشان (که خود در چند جا به آن تصریح کرده است)، سخت زیر تأثیر انگلیسیها قرار داشته و تلقینات و القانات آنان را بی کم و کاست پذیرفته و در نوشتههای خود آورده و در هیچ جا فرصت را برای ستایش انگلیسیها از دست نداده است. در واقع، کتاب او سراسر آکنده از ستایش انگلیسیان است و «غایت متانت قول» آنان (ص ۳۸) و «عظمت و شوکت کنونی آنها در فرنگ» (۴۸) و اینکه «در این اوان انگلستان رونق شکن بازار اشرافیان و یونان» است (۱۱۳) و «به حسن معاشرت و شجاعت و نیکویی تدبیر، بیشتری از سرزمین دکن را به تصرف درآوردند» (۱۴۵) و «مردمانی پرزور و به درستی عهد و پیمان مشهورند» (۱۴۷) و «به مقتضای مردی و مروّت» رفتار می کنند (۱۴۸) و «در فتح قلاع یدبضا دارند» (۱۴۹) و «قدرشناس مردم کارآمدند» (۱۵۰) و «اوضاع ستوده و قوانین پسندیده» دارند (۲۶۹) و «حق این است که مروّت این فرقه نسبت به دشمنان کینه جو، هنگام تسلط، از غرایب روزگار است و در این خصلت از جمیع فرّق عالم بهترند» (۲۷۵) و «جماعت انگلیسیه مردمان با هوشی اند» چندان که کارهایشان از شدت دانش معجزه یا سحر پنداشته می شود (۳۰۸) و «حق این است که در امنیت و اطمینان مملکت و رعیت پروری و معدلت گستری و اعزاز و رعایت حال سپاهی و لشکریان و رعایت حقوق ذوی الحقوق، این فرقه در کل جهان طاقتند، گو در بعض مواد بناشان به حيله و فریب و تزویر باشد» (۸-۳۲۷). تأکید از ماست) و

می گرفتند و به فراموشی می سپردند.^۶ دوم اینکه در همان حال برای ناپلئون بوناپارت که از این توفان بزرگ سر برآورده و آوازه اش به همه جا رسیده بود، ارزش و احترام فراوان قائل بودند و - حتی دشمنان و بدگویان - او را همچون مظهر دلاوری و نمونه سرداری و شخصیتی افسانه ای که می توانست سرمشق قرار بگیرد، می ستودند.^۷

از این زمان چند متن فارسی در دست هست که در آنها صراحتاً، گاه به کوتاهی و گاه به درازنفسی، به انقلاب فرانسه و آثار و عوارض آن اشاره شده است و تا آنجا که می دانیم نخستین واکنشهای ایرانیان را نسبت به انقلاب فرانسه در نزدیک به دوست سال پیش باز می نمایانند.

نخستین این متون تحفة العالم^۸ میر عبداللطیف شوشتری است. میر عبداللطیف در ۹ ذیحجه ۱۱۷۲ ق. / ژوئن ۱۷۵۹ م. در شوشتر زاده شد. پس از تحصیلات مقدماتی در زادگاه خود، به شهرهای غرب ایران سفر کرد و از آنجا برای ادامه تحصیل به عتبات عالیات رفت ولی تحصیل را به پایان نرساند و به خواهش برادر برای اداره امور بازرگانی او با یک کشتی انگلیسی از بصره راهی هندوستان گردید و در محرم ۱۲۰۳ ق. وارد کلکته شد. او طی اقامت در هندوستان از شهرهای بسیار از جمله مرشدآباد، لکهنو، بمبئی، حیدرآباد دیدن کرد و سپس به بغداد و بصره سفرها کرد و سرانجام در ۱۲۲۰ ق. در حیدرآباد دکن درگذشت. کتاب او که

«انگلیسیه به مقتضای قدرشناسی که دارند» عمل می کنند (۳۶۵) و بالأخره حق این است که «سلسله جلیله انگلیسیه که به اقتدار و غلبه و رأی و انصاف می باشند» سر مشق همگان بشوند (۴۷۱). نویسنده در حالی که همواره جماعت انگلیسیه و اخلاق و رفتار ایشان را می ستاید و همه جا بر کارها و اندیشه هایشان صحه می گذارد، به داوری درباره «طایفه مخدوله فرانس» (۲۵۵) می پردازد و چنانکه باید و شاید حقشان را کف دستشان می گذارد! چند مورد را واری می کنیم. در جایی که سخن از اکتشافات و سلطه جویبهاست، می نویسد: «اگر کسی [از اروپاییان] مملکتی بی صاحب که خارج از یورپ باشد - از قبیل جزایر و ممالک دوردست - پیدا کند و تصاحب نماید، احدی را حرفی نیست... مانند جماعت انگریز که ملك هند را بی صاحب افتاده دیدند تسخیر نمودند و به ضبط خویش در آوردند [تا اینجا منطقی، انسانی و موافق قاعده و قانون است، ولی] فرانس، مملکت مصر را چهار پنج سال قبل از این به سبب غفلت مصریان و عثمانلو، به حيله گرفتند» (۲۴۹). و در حالی که انگلیسیان «به درستی عهد و پیمان مشهورند» (۱۴۷) «جماعت فرانس... به پیمان شکنی و بدعهدی شهره آفاق و در بی انتظامی ریاست در کل جهان طاقتند و عداوت فطری با انگلیسیه دارند» (۱۴۸). و دخالت انگلیس در امور جهان قانونی است اما رفتار فرانسه خالی از صدق و ناشی از بدسگالی، چنانکه «در این اوقات یکی از وجوه محاربه انگلیسیه با فرانس اینست که پادشاه ذبیحاه روم [عثمانی] در انتزاع مصر از ما [انگلیسیها] امداد خواسته و ما را نیز، امداد او موافق قانون، از لوازم است... و محافظت مملکت هندوستان که ضمیمه ملك ماست از اهم مهمات. اگر چه فرانسیسان در جواب گویند که اعظام هندوستان نیز به ما توسل جسته اند... لیکن سخن فرانس را در باب هندوستان فروغی از صدق نیست، چه در هند احدی نیست که لیاقت این امر را داشته باشد که از فرانس استمداد کند. تیپو ولدحیدر بود که به سبب خلل دماغی تهوری داشت و دیوانه وار به اطراف دست و پایی می زد، او نیز معدوم و ناچیز گردید» (۲۴۹) و این «تیپو ولدحیدر» همان تیپو سلطان معروف است که سالها در برابر چیرگی انگلیسیها ایستادگی کرد، از جمله بزرگمردان هند بود و سرانجام به نیرنگ از پا درآمد.

اما حقانیت انگلیس و «بدسگالی فرانسه مخدوله» به اینجا ختم نمی شود. در قضیه مصر هم «چون پادشاه روم از جماعت انگلیسیه در باب استرداد مصر استمداد نمود [بگذریم از چگونگی چیرگی من غیر حق سلاطین عثمانی بر مصر و سراسر شمال آفریقا]... جهازات جنگی بسیاری از انگلستان به اسکندریه آمده ساخلو [شدند] که دیگر فرانسیسان مصری را مددی نرسد. و به پادشاه روم نوشتند که ما راه آمد و شد فرانس را

از دریا مسدود داشته ایم... اگر افواج پادشاهی از خشکی در رسد... همه را عرضه تیغ بیدریغ خواهند ساخت... [و اگر] بر آن جماعت مخدوله تاخت آورند... از قلع و قمع آن طایفه بدسگال دقیقه ای فرو گذاشت نکنند.» (۲۵۰).

سبب این همه دشمنی انگلیس با فرانسه و بدگویی نویسنده از فرانسویان تحوّل عمده و عمیقی است که در فرانسه روی داده است. نویسنده در صحبت از پیدایی «حکما و دانشمندان در تمام یورپ و فرنگستان، خاصه در انگلستان» و اینکه چون «حکمت رواج یافت پادریان [کشیشان] حکما را مورد طعن و لعن [قرار دادند]. حکمای انگلستان از سلوک پادریان به ستوه آمده مزاج پادشاه را از پایا [پاپ] و پادریان منحرف... کردند» (۲۵۳) تا سرانجام «بی اعتباری پادریان، در افتادن [بی اعتباری] پایا و فرو نشستن آن همه قضایا و علو مرتبه حکما و دانشمندان در تمام فرنگستان و بی پرده شدن مردم به طور طبیعیین در سنه ۹۴۰ق. / ۱۵۳۳م. دست داد و بادی [آغازگر] در این کارها جماعت انگلیسیه شدند. و اکنون تمامی فرنگیان پیروی حکما کنند و در امر مذهب پرده ای دارند. در کلیسیاها ناقوس زنند و هفته ای یک بار روز یکشنبه، عوام و فرومایگان به معابد روند. پادریان نیز حاضر شوند و زنان را موعظه کنند»... [و به نظر میر عبداللطیف، تا اینجا عیب که ندارد، خیلی هم خوب است. عیب قضیه در این است که] «طایفه مخدوله فرانس، قاتلهم الله، از این مرحله قدم فراتر گذارند و نفی واجب کنند و اموال و نساء را بر یکدیگر مباح دانند و به قدم عالم غلوی عظیم دارند و همواره راه شقاوت و طریق گمراهی پویند و الحق گوی سبقت از ملاحظه اولین و آخرین برده اند. یکی از سلطنتهای عظمی پادشاهیت این فرقه گمراه است... به شجاعت و دلآوری معروف و به بدعهدی و خلف گفتار موصوفند. سلطنت در آن دیار به نفاذ امر بود. ده سال قبل از این مردم از ظلم پادشاه به تنگ آمده استدعای شورا و طریقه انگلیسیه را نمودند. پادشاه از این امر سر باز زده، فرمان به قتل

حاشیه:

۶) گفته می شود که آقامحمدخان خبر انقلاب فرانسه را شنیده بوده است که قابل تأمل است، اما تردید نیست که فتحعلیشاه از این واقعه آگاه بوده و به چشم بد بدان می نگریسته چه «ظاهراً اخبار انقلاب فرانسه شاه را چنان پریشان خاطر ساخته بود که [وقتی هفده سال بعد از آن، نخستین فرستاده ناپلئون، آمده ژور، نزد او آمد] این سؤال نامنتظر را از ژور کرد: «چه چیز شما را به قتل پادشاهان مجبور کرد؟» (محمدعلی مهمید، تاریخ دیپلماسی ایران، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۳۲). ۷) درباره هیچ يك از سرداران و شخصیت های اروپایی به اندازه ناپلئون، کتاب و مقاله به فارسی ترجمه یا نوشته نشده است که بررسی آن موضوع بحثی جداگانه است.

۸) این کتاب به تصحیح صمد موحد توسط کتابخانه طهوری (تهران، ۱۳۶۳) در ۵۲۲ صفحه (با مقدمه و حواشی) چاپ شده است.

جمعی کثیر از گناهکار و بیگناه داد. عوام به شورش برآمدند و پادشاه را با زن و فرزندان بکشتند. رسم ملوک الطوائف شیوع، و انواع فتنه و فساد به وقوع آمد و این حرکت باعث حرب و جدال میان این جماعت و انگلیسیه و دیگر سلاطین گردید.» (۲۵۴ و ۲۵۵). در اثر این واقعه تغییراتی پدید آمد و «از جمله مستحذات فرانس که به تازگی [یعنی در نتیجه انقلاب] در میان ایشان شیوع یافته است این است که از بی‌پردگی زنان ترقی کرده (کذا) مُناکحات و زناشوهری را برداشته‌اند، به وجهی معین و تراضی طرفین و دوسه ساعت رامشگری عقد منعقد می‌شود و صیغه‌ای در میان نیست.» (۲۶۷).

میرزا ابوطالب خان نویسنده مسیرطالبی هم تصوّرات و قضاوت‌های مشابهی دارد با این تفاوت که اولاً برخلاف میر عبداللطیف که فرنگ را ندیده بوده و فقط شنیده‌های خود را ضبط کرده است، میرزا ابوطالب به فرنگ سفر کرده و ثانیاً آنچه را نقل کرده است عموماً برداشتها و دریافتهای خود اوست نه سموعات و منقولات دیگران.

میرزا ابوطالب فرزند حاجی محمد بیک خان به سال ۱۱۶۶ ق. در شهر لکهنو به دنیا آمد. از سیزده تا بیست سالگی در مُرشدآباد به سر بُرد، و پس از آن عهده‌دار کارهای مهم شد و در غره رمضان ۱۲۱۳ ق. / ۷ فوریه ۱۷۹۹ م. به توصیه دوستان انگلیسی خود به سفر رفت، دو سال و نیم در انگلیس به سر بُرد، در بازگشت از فرانسه و مصر گذشت و در پانزدهم ربیع الثانی ۱۲۱۸ ق. / ۴ اوت ۱۸۰۳ م. به کلکته رسید. همه مدت اقامت او در فرانسه دو ماه

طول کشید (ص ۳۰۶) که چهارده شبانه روز آن را - نیمه دوم صفر ۱۲۱۷ ق. / ژوئن ۱۸۰۲ م. در پاریس گذراند. او شرح این مسافرت چهار ساله را به دقت ضبط کرده و ضمن آن روابط انگلیس و فرانسه را در دوره ناپلئون بررسی کرده و مجموعاً نزدیک به ۴۰ صفحه از سفرنامه خود را به گزارش وضعیت فرانسه اختصاص داده است.^۱ دقت نظر، وسعت اطلاعات و بیان شیرین نویسنده سبب شد که سفرنامه‌اش، پیش از آن که اصل فارسی آن در ۱۲۲۸ ق. / ۱۸۱۲ م. در کلکته چاپ شود، در ۱۲۲۶ ق. / ۱۸۱۰ م. به انگلیسی و سال بعد به فرانسوی ترجمه و چاپ گردد. این کتاب در ۱۸۱۳ م. به هلندی و آلمانی و بار دیگر در ۱۸۱۹ م. به فرانسوی ترجمه و چاپ شد. متن فارسی آن بار دیگر در ۱۸۲۷ م. و ترجمه اردوی آن در ۱۹۰۴ م. منتشر شد. و این، به قول استاد غلامحسین یوسفی، نمودار شهرتی است که این کتاب در اروپا پیدا کرده بوده است (مقدمه: شانزده).

میرزا ابوطالب خان با انگلیسیهای مقیم هند در ارتباط نزدیک بوده و به آداب و رسوم و زبان آنها آشنایی داشته و به همین دلیل از دید ایشان به فرانسه و انقلاب آن نگرسته است و سبب مشابهت نسبی قضاوت‌هایش با نظرات میر عبداللطیف هم کمابیش همین است چنانکه در مورد چگونگی شکل‌گیری انقلاب فرانسه می‌نویسد: «در سنه ۱۷۸۹ عیسوی، سیزده سال قبل از این، که مطابق سنه ۱۲۰۴ هجری بوده، اهل فرانس از نواب پادشاه خود به ستوه آمده شروع به نالش نمودند. مقصود ایشان اینکه نقشه ریاست به طور انگلش [انگلیسی] در آن ملک جاری شود. پادشاه و امرا دفع الوقت کرده وقتی بر آن نالش نمی‌نهادند. تا اینکه رعایای فرانس بعد دو ساله عجز نالی، در هر سمت جمعیت کرده دست بعضی از حکام را از تصرف در ملک کوتاه ساختند. پادشاه و امرای غافل، این زمان از خواب غفلت بیدار شده در فکر تسلی ایشان شدند، و کسان فرستاده به جهت مشورت نقشه ریاست، ایشان را به دارالملک طلبیدند، اهل بلوا به سبب قوت اجتماع، پا از خواهش سابق بالاتر گذاشته درخواست 'ری پبلک' نمودند. و آن اینکه پادشاه معطل محض باشد، و امرا و سرداران سپاه بر مناصب خود قایم مانند، اما بی‌اشارت جماعتی کثیر چون 'پارلمنت' که هر ساله به اختیار تجویز رعایا عزل و نصب می‌شوند اقدام به کاری نتوانند کرد و 'جایگرات' [تیول و اقطاع] و مشاهرات شاهزادگان و امرا، تمام موقوف می‌گردد و کسی بجز مُزد آن خدمت که در اعانت اهل ملک و انتظام آن نماید، چیزی نمی‌یابد. پادشاه سر از قبول آن پیچیده به حبس و بند اهل بلوا فرمان داد. و آنها به مدافعه پیش آمده جمعی کثیر به قتل رسیدند. پس سایر رعایای ملک فرانس یکجا شده به کلی اظهار بغی نمودند... و پادشاه حصارى شده، اکثر افواج به اهل بلوا پیوست.





روزانه سفر خود را از لحظه حرکت از تهران تا رسیدن به بمبئی یادداشت کرده و آن را حیرت نامه^{۱۱} نام گذاشته است. این گزارش، هم نشانگر سادگی و نیز سرسپردگی جناب ایلچی و هم مبین توطئه‌های دقیق و حساب شده مقامات انگلیسی برای هر چه تیره‌تر کردن روابط ایران و فرانسه است. در آنچه به ایلچی مربوط می‌شود، توطئه از همان ابتدای سفر آغاز می‌گردد:

روز پنجشنبه غره^{۱۲} ربیع الثانی ۱۲۲۴ وارد منزل ارمغانه شده در خانه حسین خان منزل می‌گیرند «قضا را خطی چند در دیوار اوطاق محل سکونای ما به خط فرانسه نقش بود. چون مستر موریه^{۱۳} انگریز مربوط به خط ایشان بود، بعد از خواندن گفت که ایلچیان فرانسه نوشته‌اند که روز جمعه دوم (؟) وارد این مکان شده و تا توانستیم سخن در مذمت اهل ایران گفتیم» (ص ۵۲). روز چهارشنبه هفتم ربیع الثانی به تبریز رسیدند که سفیر فرانسه در آنجا بود. «در بین صحبت [مستر موریه] گفت: مادامی که شاهزاده^{۱۴} اعظم ژوین فرانسوی را از تبریز روانه نمایند رفتن من [ایلچی] به لندن محال [است] و ممکن نیست. لهذا کیفیت این مطلب را به

حاشیه:

(۹) این کتاب به تصحیح حسین خدیو جم و با مقدمه (هجده صفحه) و حواشی و عکس در سال ۱۳۵۲ توسط شرکت سهامی کتابهای جیبی در ۴۸۳ صفحه چاپ شده است.

(۱۰) مستر ژاوبر [ژوبر] Amédée Jaubert منشی ناپلئون و مترجم اوردزیانهای شرقی چهار سال پس از این در مقام نخستین فرستاده ناپلئون به تهران آمد و با فتحعلیشاه دیدار کرد، و میرزا محمدرضا خان منشی قزوینی را به عنوان سفیر ایران همراه خود به نزد ناپلئون برد (منابع گوناگون از جمله اسناد و مکاتبات تاریخی ایران قاجاریه، تدوین محمدرضا نصیری، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۶۶. نامه میرزا محمدشفیع صدراعظم به اسماعیل پاشا صدراعظم عثمانی). (۱۱) این کتاب به کوشش حسن مرسل وند در بهمن ۱۳۶۴ توسط مؤسسه خدمات فرهنگی رسا در ۳۸۸ صفحه در تهران چاپ شده است.

بنابراین کار آنها قوی گردید، و پادشاه و زوجه خود (کذا) در شروع سنه ۱۷۹۲ م. کشته گشته، پسر او اسیر گردید... پس انقلاب عظیمی در فرانس رو داده اقویا ضعیف و ضعفا قوی گردیدند و عامه به قانون 'ری پبلک'، اهل شورا از خود معین کرده سرداران فوج را به محافظت سرحدات تعیین کردند» (۲۸۷ و ۲۸۸). اما این واقعه و به قول خودش انقلاب عظیم را- که شاید خود او نخستین کسی است که در زبان فارسی از آن با عنوان 'انقلاب' نام می‌برد- همچنان 'مفسده' (۳۰۹) یا 'فتنه' (۳۱۶) می‌نامد و نیز فقط بر آثار منفی و عوارض ویرانگر آن که معمولاً ملازم هر انقلاب است، انگشت می‌گذارد. چنانکه «اوضاع رستاق و دهاقین فرانس به غایت ناپسندیده... لباس و مقال زنان آنقدر ناملازم... و مسافرخانه‌ها به حدی کثیف [است] که» آدم ازدست به آب رفتن هم می‌افتد... و «عدم لذت طعام در پیرس [پاریس] و سایر بلاد روم عمومیت دارد... و در مدت دو ماهه سفر بلاد فرانس زیاد از پنج شش نوبت طعام سیر با لذت به خوردن نیامد... و اوضاع دکان حلوائی، خود آن مقدار ناپسندیده است که دیدن آن کراهت دارد تا به رغبت خریدن چه رسد. [و کثرت] گداه و شوخی [گستاخی] ایشان... به حدی است که دست مردم را می‌گیرند و ایستاده کرده سؤال می‌نمایند» (۳۰۵ و ۳۰۶). به دلیل همین دلزدگیها و بیزاریها به هنگام اقامت در پاریس حتی «با آنکه بونوپات [بوناپارت] مستر ژاوبر^{۱۵}، ترجمان خود را فرستاده مستدعی ملاقات، به روز بار مقرر خود، شده بود، و ایضا مستر تاران [تالیران] وزیر اعظم، متواتر، کسان فرستاده اظهار شوق می‌نمود، به سبب بی‌آرامیها... از آن بزرگان عذر عدم اقامت خواسته» (۳۱۸) و دعوتهایشان را رد کرد، یعنی به عبارتی ایشان را- چون دشمن انگلیس بودند- آدم نشمرد.

اما بدگوتر و بدبین تر از این دو تن میرزا ابوالحسن خان ایلچی ولد میرزا محمدعلی شیرازی است که در سه شنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۲۲۴ ق. / ۷ مه ۱۸۰۹ م. همراه جیمز موریه به عنوان راهنما، از تهران به قصد لندن حرکت کرد. روز پنجشنبه ۲۲ ربیع الثانی وارد خاک عثمانی شد. روز ۱۷ جمادی الثانی به استانبول رسید. اواخر رجب خاک ترکیه را با کشتی ترک کرد و روز یکشنبه ۲۶ شوال وارد لندن شد. نزدیک به نه ماه در این شهر- هم‌ااش به ضیافت و مهمانی و گردش- به سر برد. روز ۱۳ جمادی الثانی ۱۸۲۵ / ۱۸ ژوئیه ۱۸۱۰ همراه سرگور اوزلی و جیمز موریه لندن را با کشتی ترک کرد. کشتی در اقیانوس راه گم کرد و به سواحل شرقی آمریکای لاتین (ریودوژانیر و) رسید، از آنجا دوباره به راه افتاده پس از هفت ماه سفر بر روی آب در ۱۲ ژانویه ۱۸۱۱ وارد بمبئی شدند و در اول مارس به بندر بوشهر رسیدند. ایلچی گزارش

فردوسی طوسی به خاطرش می‌رسد که: به دشت آهوی ناگرفته مبخش، و می‌گوید: «گرفتن انگلتر [انگلیس] ممتنع، و این آرزو و طمع به عمر او میسر نگردد و ژنرال بیچاره را در این امید چشم سفید خواهد گردید.» (۳۱۳). از این پس مهمانداران و مقامات انگلیسی با دادن اخبار ضد و نقیض به ایلچی و تأیید و تکذیب پیاپی خبرها حسابی او را سردرگم و مشوش می‌کنند (۳۳۲ تا ۳۳۵). و سرانجام وقتی هم که با کشتی به عزم ایران راه می‌افتند، دست از تبلیغ و توطئه بر نمی‌دارند چنانکه در روز ۵ رجب ۱۲۲۵ سرگور اوزلی به او گفت: «شخصی فرانسوی [فرانسوی] در کتاب خود نوشته که ایرانیان بسیار دروغ می‌گویند و من در جواب گفتم که مردم ایران درباره اهل فرانسه همین را می‌گویند» (۳۶۵).

يك نفر دیگر که در همین سالها از فرانسه و انقلاب آن و با همان حالت انفعالی اسلاف خود صحبت کرده است، میرزا صالح شیرازی است که تاریخ تولدش دانسته نیست. همین اندازه می‌دانیم که از کارکنان دستگاه عباس میرزا نایب السلطنه در تبریز بوده و هنگامی که ولیعهد تصمیم می‌گیرد تا پنج تن را برای کسب دانشهای نو به انگلیس بفرستد میرزا صالح یکی از آنهاست. این پنج نفر در سال ۱۲۳۰ ق. / ۱۸۱۵ م. همراه سرهنگ جوزف داریسی (معروف به کلنل خان) از راه روسیه به انگلیس رفتند. میرزا صالح پس از یادگرفتن انگلیسی، لاتین، کمی فرانسوی، طبیعیات و صنعت چاپ، در محرم ۱۲۳۵ / نوامبر ۱۸۱۹ به ایران بازگشت. ابتدا مترجم رسمی دولت و بعدها وزیر تهران شد و نخستین روزنامه فارسی را در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ ق. در تهران چاپ کرد. او یک بار هم به روسیه سفر کرد. او از سفر خود به انگلیس و آنچه در آن ایام بر او گذشته است و نیز از سفر به مسکو یادداشتهایی فراهم آورده و به جا گذاشته که زیر عنوان مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی چاپ شده است.^{۱۲}

میرزا صالح در یادداشتهای لندن خود بخشی از تاریخ اروپا را ضبط کرده و وقایع عمده را گاه سال به سال نقل کرده است. از آن جمله در وقایع سال ۱۷۹۲ م. به درگیری انگلیس و فرانسه بر سر هندوستان و حمایت فرانسه از «تیپو سلطان، والی ملک دکن» (۲۵۰) اشاره کرده و به مناسبت، داستان برآمدن «بناپارتنی» و بزرگ‌همتی او و استقامتش و جنگ‌هایش را به تفصیل آورده (۲۵۱ تا ۲۵۷) و به انقلاب فرانسه اجمالاً اشاره دارد: «در آن اوقات اغتشاشی در دولت و امور فرانسه روی داده، چنانچه در سال ۱۷۸۹ بلوای عامی در ولایت فرانسه برپا شده و از هر سو از پادشاه خود لوئیس شانزدهم ناراضی گشته، اولاً اهالی مشورتخانه قدرت و تسلط پادشاهی را تخفیف داده چنانچه نه قادر به جدال با سایر دول بوده و نه یارای صلح. بالجمله او را وجودی

عرض شاهزاده و الاتبار رسانیده و بندگان معظم الیه ایلچی فرانسه را به وضعی که بایست مرخص فرمودند» (۵۴ و ۵۵). یعنی موریه تا اینجا عذر نماینده فرانسه را خواست. روز چهارشنبه ۲۴ رجب به هنگام سوارشدن بر کشتی از امیر به قصد مالت «مستر موریه گفت که اهل فلیمن [فلاماندر] به برادر پونه پاتی [بوناپارت] که خود را شاهنشاه لقب نهاده و پادشاه آنجا بود یاغی شده و برادر مشارالیه را گرفته محبوس ساخته‌اند و گروه انگریز از این معنی خوشنودند.» (۹۰) و در اینجا فرصتی پیش می‌آید تا به انقلاب فرانسه گریز بزند: «و مملکت فرانسه پایتخت او باریس است و به جمیع اروپا راه از خشکی دارد. به مملکت انگلیس به قدر پنج فرسخ آب در میان است و اکثر با دوربین ولایات یکدیگر را می‌بینند، و بعد از ملاحظه اطراف و اکناف آن با هم اساس منازعه و جنگ فرو می‌چینند، به تخصیص از آن زمان که پونه پاتی پا به تخت سلطنت نهاده خود را شاهنشاه لقب نهاده است با وجود اینکه از قوم پست فطرت بی‌رتبه‌ای است. چون در هنگام، کوتل [شورا؟] فرانس شاه خود را با زن و فرزند کشتند. بعد از آن قضیه، پونه پاتی روز به روز ترقی کرده و به اصطلاح فرنگ جندرال [ژنرال] شد... امروز بالفعل کمال ترقی دارد چنانچه اکثر از ممالک اروپا به مکر و حیله و تزویر با خود متحد نموده» (۹۱ و ۹۲). و «از این داستان مسطوره حیرت بر حیرتم افزود که بی قدری دنیای دنی در نزد جناب باری عزاسمه به مرتبه‌ای است که ممالک مذکوره را به همچنین نانجیبی باز گذاشته و او را بر همه سلاطین فرنگ برتری داده است» (۹۴) و چون به کشتی درآمدند چند کشتی باری با کشتی جنگی حامل ایلچی به راه افتادند «تا از فتنه فرانسه ایمن گردند.» (۹۵). و چون به لندن می‌رسد و بیش از حد معطل می‌ماند و بی تابی می‌کند مهماندار به او می‌گوید: «قرار هر کاری در شهر انگریز به صبر و سکون داده می‌شود و به این سبب ثبات دارد، به خلاف امور اهل فرانسه که اکثر کار ایشان به تعجیل می‌گذرد و هیچ کار ایشان را ثباتی نیست.» (۱۴۶). و چندان از بدی فرانسه در گوشش فرو خوانده‌اند که طول اقامت در لندن و تأخیر در حرکت خود را ناشی از «شیطنت فرانسه» می‌داند (۱۴۸). بویژه که مهماندار گاه و بیگاه روزنامه‌های فرانسوی را - که شاید جعلی و موهوم هم بوده‌اند - به او می‌نمایاند یا خبرشان را باز می‌گوید که در آنها به ایلچی تهمت‌های گوناگون زده‌اند (۱۵۹). گاهی باور می‌کند که «حرص پنهانی از حد گذشته، چشم به تسخیر همه مملکت سفید دارد» (۱۸۷). یعنی انگلیس هم در خطر است! و گاه او را به ریشخند می‌گیرد که به یکی از ژنرال‌های خود وعده داده بود که چون انگلیس را گرفت، غنی‌ترین دکان زرگری و جواهری لندن را به او خواهد داد. و ایلچی چون این داستان را می‌شنود، این مصراع از حکیم



میرزا صالح شیرازی

مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی

تصحیح و توضیح از
غلامحسین میرزا صالح

۳) حاصل سخن. چنانکه دیده شد در همه آنچه نقل گردید از انقلاب فرانسه با عنوانهای مفسده، فساد، فتنه، بلوا، طغیان و مانند اینها نام برده شده است یعنی همان عنوانهایی که در آن زمان انگلیسیان به آن واقعه می‌دادند، و میرزا ابوطالب خان که يك بار آن را «انقلاب عظیم» نامید، بیگمان هرگز اعتبار و حیثیت و جاذبه‌ای را که بعدها نصیب این کلمه شد، به تصور در نمی‌آورد و گرنه ای بسا که آن را به کار نمی‌برد.

اما هدف در اینجا دفاع از فرانسه یا ذکر خیر واقعه عظیم و سرنوشت سازی که در دو بیست سال پیش در آن سرزمین روی داد، یا بررسی تطبیقی تصورات و قضاوت‌های نویسندگان و ناظران ایرانی در ارتباط با انگلیس و فرانسه نیست. تنها خواسته‌ایم نخستین بازتابهای انقلاب فرانسه را در میان ایرانیان شناسایی کنیم و نیز نمونه‌هایی از قدیمی‌ترین موارد مغزشویی و نیز مبانی غرب‌زدگی را نشان دهیم. در تأیید این نکته نقل يك عبارت از رهنمودهای (!؟) میرزا ابوالحسن خان ایلچی کفایت می‌کند که معتقد است: «خلاصه، عقل معاش اهل آن سرزمین [انگلیس] به حد کمال است و ناتمامی، ندارند. به اعتقاد خاطر و محرر این دفتر آنکه اگر اهل ایران را فراغت حاصل شود و اقتباس از کار اهل انگلیس نمایند، جمیع امور روزگار ایشان بر وفق صواب گردد.» (۲۲۱).

البته از این پس شیوه برخورد و داوری اندک اندک دگرگون می‌شود و کسانی همچون میرزا مصطفی افشار، نویسنده سفرنامه خسرو میرزا به پطرزبورگ^{۱۳}، منصفانه‌تر و منطقی‌تر به قضیه برخورد کرده‌اند و به قول فریدون آدمیت: «در سخنان آن مرد نکته‌هایی است با مغز و اندیشیده. به تبدل خاندانهای حکومتی ایران و ویرانی‌یی که این وضع مدام در سیر تاریخ ما بار آورده، اشاره می‌کند. به روح انقلابی تاریخ قرن گذشته گوشه‌ای می‌زند که «ملل را عقل و ادراک تازه‌ای پیدا شده» و شیوه حکومت باید اصلاح شود تا با روح زمان سازگار گردد.» (امیرکبیر و ایران، ۱۳۴۸: ۱۷۷، ۱۴).

حاشیه:

۱۲) این کتاب را غلامحسین میرزا صالح با مقدمه‌ای جامع و حواشی سودمند و استفاده از مقدمه‌های فریدون آدمیت و محمد اسماعیل رضوانی (۴۴+ هشت صفحه) توسط نشر تاریخ ایران در سال ۱۳۶۴ در ۴۸۸ صفحه چاپ کرده است. ۱۳) میرزا مصطفی افشار (بهاء‌الملک)، سفرنامه خسرو میرزا به پطرزبورگ به انضمام تاریخ زندگی عباس میرزا نایب‌السلطنه به قلم میرزا مسعود انصاری، به کوشش محمد کلین، تهران، کتابخانه مستوفی، ۱۳۴۹، هشت + ۴۰۶ صفحه. ۱۴) در تهیه این نوشته، با سپاس قبلی، از کتابخانه نوپا و کوچک اما نسبتاً غنی «طرح پژوهشهای تاریخی-اجتماعی برای سینمای ایران» بهره فراوان گرفته شده است.

مُعطل انگاشته اشخاصی را که پادشاه به منصب و بزرگی مفتخر فرموده، از مناسب (کذا) مزبور معزول نموده، حرف آنها این که صاحب منصب و عزت، اشخاصی را سزاوار است که خود قابلیت و استعدادی داشته [اند] نه این که پادشاه هر بوالفضولی را بزرگی بخشد. و بعد از آن حمله به خانه پادشاهی نموده، سالداتهای قراولخانه او را به قتل رسانیده، داخل به حرم شاه شده، پادشاه و سایر منسوبان او از آنجا گریخته داخل به پارلمنت و یا مشورتخانه گشته، پادشاه با اهالی [اعضای] پارلمنت اقرار نموده که ترک شاهی را می‌کند، گذارند به طرفی رود. حرف او مسموع نیفتاده، پادشاه وزن و منسوبان او را به محبس فرستاده. در سال ۱۷۹۳ م. [۱۷۹۲ درست است] اهالی شرع فرانسه جمعیتی کرده و به حقیقت رفتار لوئیس مزبور رسیده، او را مقصر یافته و فتوای قتل او را نوشته و او را مقتول ساخته. و بعد از آن، بعد از ده ماه زن شاه را مقتول ساخته و چندی بعد از آن، الیزابت خواهر پادشاه را به قتل رسانیده. در این بین دولت انگریز از هرج و مرج و غوغای آنها اطلاع یافته، خواسته بودند که مزاحم این گونه افعال شوند. دولت فرانسه را با انگریز جدال و نزاع واقع شده، رویبسر نام، شخصی در اصل فقیر و حقیر در فرانسه، ترقی یافته و اصل و سرمایه این همه فساد مشارالیه بوده. گویند بجز پادشاه و منسوبان او، تخمیناً چهل هزار نفر در این بلوا و طغیان به قتل رسیده. از آن جمله سی و پنج نفر از فلاسفه که هر کدام وحید عصر بوده‌اند، بدون تقصیر مقتول نموده‌اند. چون رویبسر مزبور را سرمایه فساد دیده، مشارالیه و جمعی از منسوبان او را که بیست نفر باشند، گرفته مقتول نموده. و بعد از آن...» (۲۵۲).